

# ناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان

بحثی در مورد اختلافات سیاسی  
در حزب کمونیست ایران

حمید تقوائی

۳ فوریه ۲۰۲۲  
مدرج در ضمیمه انترناسیونال ۹۵۸

(این نوشته بر مبنای سمیناری تحت همین نام  
تدوین شده است)

عنوان این سمینار کمونیسم و ناسیونالیسم  
در کردستان است. حدود سه سال قبل تحت  
همین عنوان سمینار دیگری داشتم و اینکه  
امروز دوباره به آن برمیگردیم بخاطر تحولاتی  
است که در حزب کمونیست ایران اتفاق افتاد  
و منجر به انشعاب، ویا ادعای انشعاب از هر  
دو طرف، شد که به آنها خواهیم پرداخت. در  
دوره اول هم که این بحث مطرح شد علتش  
تحولات آن زمان کومه له و حزب کمونیست  
ایران بود. بدین معنا که کمیته ای بنام باصطلاح  
دیپلماسی تشکیل داده بودند و کومه له با  
احزاب ناسیونالیست و حتی نیروهای اسلامی

در کردستان در این کمیته شرکت کرده بود و تحت نام دیپلماسی با آنها در یک جبهه قرار گرفته بود. امروز متأسفانه به اینجا کشیده شده است که کومه له و حزب کمونیست ایران دو شقه شده اند و هر یک ادعا میکند دیگری انشعاب کرده است. اما موضوع سمینار فقط به این مربوط نمیشود. برای اینکه بتوانیم ببینیم علل و زمینه های این تحول چیست و چرا این سرنوشت را حزب کمونیست ایران پیدا کرده است بنظرم باید پایه ای تر به موقعیت امروز کمونیسم و ناسیونالیسم پردازیم.

## شرایط تازه دوران پسا جنگ سرد

وقتی از موقعیت امروز کمونیسم و ناسیونالیسم

صحبت میکنم منظورم از "امروز" تحولاتی است که مشخصاً بعد از جنگ خلیج اتفاق افتاد، یعنی در حدود سی سال قبل و مقطعی که حزب کمونیست کارگری از حزب کمونیست ایران جدا شد. به نظر من با فروپاشی شوروی نه تنها کمونیسم بلکه ناسیونالیسم، و اینجا مشخصاً ناسیونالیسم کرد، وارد مرحله و فاز کاملاً تازه ای شد. هر نوع اشتباه گرفتن این دور جدید با دوره قبل بنظر من نمیتواند به نتایج درستی منجر شود و تحولات را درست توضیح بدهد. با فروپاشی شوروی "کمونیسم" یا "سوسیالیسم" موجود پایان رسید و مرحله جدیدی در جنبش کمونیستی شروع شد که در پایه ای ترین سطح دلیل تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران نیز همین تحول جهانی بود. نه تنها تحولات در

کردستان ایران و یا در ایران و یا منطقه، بلکه تحولات جهانی یک نوع کمونیسم دیگری کاملاً متفاوت از کمونیسم روسی و چینی و چریکی و غیره را ایجاد میکرد، یک نوع فعالیتها، یک نوع جهتگیریها، یک نوع استراتژیهای دیگری را ایجاد میکرد که کاملاً با بستر اصلی و غالب کمونیسم جنگ سردی متفاوت بود.

کمونیسم کارگری اساساً در تفاوت با این کمونیسمهای سنتی، کمونیسمهای دوره قبل، خودش را تعریف کرد و سربلند کرد. تا آنجایی که به شرایط ایران مربوط میشود این بصورت یک تحولی در خود حزب کمونیست ایران و جدایی کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران خودش را نشان داد. کمونیسم در این دوره

دیگر نمیتوانست در برخورد به مسائل عمومی اجتماعی، مبارزه طبقاتی در ایران و در جهان و از جمله مساله ملی و مساله کرد در ایران و غیره با همان معیارها، با همان جهتگیریها، و با همان مواضع و سیاستهایی برخورد کند که در دوره جنگ سرد رایج بود و خیلی از کمونیستها از آن طریق میخواستند سیاست و اهدافشان را پیش ببرند. این دیگر ممکن نبود.

اینجا قرار نیست در یک سطح وسیع جهانی به موضوع بپردازیم. این خودش سمینارهای متعددی لازم دارد و بحث دیگری است. اینجا تمرکز بر مسائل کمونیسم در ایران و مشخصا کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان است.

## ناسیونالیسم کرد پس از فروپاشی شوروی

با پایان جنگ سرد ناسیونالیسم هم دستخوش تحولات زیادی شد. بخصوص ناسیونالیسم کرد چون در مرکز این تحولات قرار داشت. با جنگ و بعد از جنگ خلیج و سپس در سال ۲۰۰۳ بعد از حمله دوم آمریکا به عراق، موقعیت ناسیونالیسم کرد کاملاً دگرگون شد. در جنگ خلیج در جبهه آمریکا و در مقابل صدام قرار گرفت و زیر چتر آمریکا دولت اقلیمی برپا کرد و بعد با سقوط صدام در حمله دوم آمریکا به عراق کاملاً در کردستان عراق مسلط شد و حتی سهم مهمی در قدرت مرکزی پیدا کرد. این شرایط کلاً ناسیونالیسم کرد را در یک موقعیت جدیدی قرار داد. مقارن این تحولات از لحاظ نظری هم

عبدالله او جلان در ترکیه نظراتی را مطرح کرد که تبدیل شد به دیدگاه‌های تئوریک و استراتژیک کل ناسیونالیسم کرد در هر چهارپارچه در منطقه. دیدگاهی که آپوئیسم نامیده میشود. من در سمینار قبلی مفصلاً به آپوئیسم پرداخته ام. اینجا فقط اشاره میکنم که آپوئیسم در واقع ورژن یا روایت پست مدرنیستی ناسیونالیسم بعد از شوروی است.

در دوره جنگ سرد ناسیونالیسم در منطقه سر به شوروی بود. نه تنها ناسیونالیسم کرد، بلکه شاخه‌های مختلف ناسیونالیسم عرب نیز در کمپ شوروی قرار میگفتند. نیروهای ناسیونالیست در فلسطین، الفتح و جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین، و ناسیونالیسم نوع بعثی در



مصر و در عراق اینها همه به اردوگاه شوروی تعلق داشتند و از نظر فکری، سیاسی و استراتژیک از آنجا تغذیه میکردند. مساله حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، خودمختاری و جدائی و غیره که موضع همه احزاب ناسیونالیستی کرد بود - و همینطور ناسیونالیسم بعثی عرب - همه اینها در واقع منشاء فکری و منبع نظری شان و نقطه اتکای سیاسی شان شوروی و کمپ شوروی بود. با فروپاشی شوروی این بند ناف بریده شد و این دیدگاه و تکیه گاه نظری - سیاسی از دست رفت. آپوئیسم این خلاء را پر کرد. زمینه سیاسی - اجتماعی آپوئیسم بازار آزاد نظریه پردازی بعد از فروپاشی شوروی بود که هر کس چیزی میگفت و حتی صاحب نظران غربی اعلام میکردند مبارزه طبقاتی تمام شده و غیره، و پست مدرنیسم و

همینطور نظریه دموکراسی موزائیکی و جوامع موزائیکی دست بالا پیاده کرده بود. اقوام و مذاهب و نیروهای اتنیکی رو آمده بودند و در سیاست جلو رانده شده بودند. همانطور که در یوگسلاوی دیدیم، در اروپای شرقی دیدیم، در جمهوری های سابق شوروی دیدیم. در منطقه و در چهارپارچه هم داستان همین بود با این تفاوت که اینجا یک تئوریسین جدیدی ظهور کرده بود به اسم اوجلان و آپوئیسم که منطبق بر این شرایط جدید سیاستهای پست مدرنیستی را با زبان ناسیونالیسم کرد، بسته بندی میکرد و ارائه میداد. میگفت دموکراسی باید از پائین ساخته شود، جامعه ملقمه ای از اقوام و ملل و گروههای اتنیکی است که باید همه جابه رسمیت شناخته بشوند. اعلام میکرد ترمز ملت - دولت را

قبول ندارد، علت بدبختی بشر این است، باید از مدرنیته کاپیتالیستی عبور کرد و جوامع کنفدرالیستی برپا کرد. کنفدرالیسم اوجلان چیزی نیست جز یک نوع جوامع موزائیکی، قومی، مذهبی، ملی بر مبنای آنهم نه چالش دولتها، چون اصلا دولت را قبول نداشت، بلکه با فعالیتهای اصلاح طلبانه شبیه فعالیتهای دو خردادی، استحاله ای و دموکراسی از پائین و غیره. این خیلی خلاصه و فشرده حرفهایی است که اوجلان بعنوان آپوئیسم مطرح کرد و این برای اولین بار ناسیونالیسم کرد را از یک تئوری ملی برخوردار کرد، تئوری خودش که کاملا منطبق بود بر نظم نوینی پسا جنگ سرد. کاملا منطبق بود با نظرات فلسفی بورژوازی پیروز بر کمپ شوروی که آنهم میخواست جوامع را باصطلاح

ملی، قومی، مذهبی تعریف کند و بنا تجربه ای که در عراق داشت و تجربه ای که در یوگسلاوی دیدیم، جوامع را بر اساس تاریخچه، بر اساس قومیتها و مذاهب و ملتها و گروههای اتنیکی شقه شقه کند.

ناسیونالیسم کرد در هر چهار پارچه تحت تاثیر این این فضا و پارادایم بود. تا آنجایی که به ایران بر میگردد گروههای طرفدار اپوئیسم مثل پژاک و کودار در ایران فعال شدند. حتی نیروهای ناسیونالیسم سنتی نظیر حزب دموکرات به طرحهای فدرالیستی و جوامع اتنیکی روی آوردند. کلا نمیشود موقعیت ناسیونالیسم کرد را بدون در نظر گرفتن این فضای عمومی نظری، سیاسی ناسیونالیسم نوع اوجلانی بررسی کرد.

از سوی دیگر ناسیونالیسم کرد برای اولین بار توانسته بود در اقلیم کردستان عراق دولت تشکیل بدهد و این تاثیرات مستقیمی داشت بر نیروهای ناسیونالیستی در هر چهارپارچه. تا آنجا که به ایران مربوط میشود دولت اقلیمی مدل والگویی در برابر ناسیونالیسم کرد گذاشت به طوری که احزاب ناسیونالیست کرد در ایران کلاً استراتژی خودشان و آینده خودشان را از طریق نگاه به کردستان عراق و کلاً تحولات در آن منطقه دنبال کردند تا تحولات در خود ایران. این مساله مهمی است که بعداً به آن برمیگردم. تا آنجا که به تحولات حزب کمونیست ایران و کومه له مربوط میشود این منطقه گرایشی و سرنوشت خود را با سرنوشت چهارپارچه، و نه

مبارزه طبقاتی در ایران، گره میزند، یک فاکتور مهم در بحث ما را تشکیل میدهد که پائین تر به آن می پردازم.

## کمونیسم در دوره بعد از شوروی

کمونیسم هم بعد از جدایی کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران کاملاً این شرایط جدید را دید و در مقابل این شرایط جدید ایستاد. کمونیسم کارگری در مقطع جنگ خلیج اعلام کرد شرایط حاضر ناسیونالیسم کرد را در منطقه مطرح کرده و به آن دست بالا میدهد و کمونیستها باید این روند را ببینند. اما این البته تمام مساله نبود. کمونیسم کارگری باید در تمایز از کمونیسمهای غیر کارگری که با فروپاشی

شوروی به موضع دفاعی افتاده و در حال هزیمت بودند علیه سرمایه داری افسارگسیخته بازار آزاد و نظم نوین جهانی اش بمیدان می آمد و پرچم نقد عمیق نه تنها ناسیونالیسم کرد بلکه نقد عمیق نظم نوین جهانی، دنیایی که حتی از جوامع کلاسیک بورژوازی به جوامع قومی، مذهبی، اتنیکی عقب نشسته بود را بر می افراشت.

زمانی که منصور حکمت این پرچم را بدست گرفت هنوز تجربه جنگ دوم عراق اتفاق نیافتاده بود، هنوز دولت سنی، شیعی، کردی، مجلس سنی، رئیس جمهور کرد و نخست وزیر شیعه مطرح نشده بود ولی کاملاً قابل پیش بینی بود که دنیا به این طرف می رود.

کمونیسم کارگری، کمونیسم قرن بیست و یکمی  
بنظر من، با این پرچم بمیدان آمد. تا آنجایی  
که به مساله ملی مربوط میشود کمونیسم  
کارگری اعلام کرد فرمول حق ملل در تعیین  
سرنوشت دوره اش گذشته است. و دیگر برای  
امروز صادق نیست. راه حل ما برای رفع ستم  
ملی تامین شرایط زندگی برای همه بعنوان  
شهروندان متساوی الحقوق در چارچوب یک  
جغرافیای سیاسی است و اگر مردم تحت ستم  
ملی در منطقه ای مثل کردستان این را نپذیرند و  
بخواهند جدا شوند ما آنرا برسمیت می شناسیم.  
مشروط بر اینکه البته مردم در یک فراندوم  
آزاد و دموکراتیک نظر خود را اعلام کنند.



این موضعی بود که ما مطرح کردیم ولی ناسیونالیسم کرد در جهت مخالف حرکت کرد. به این معنی که از حق تعیین سرنوشت هم گذر کرد و به فدرالیسم و کنفدرالیسم اوجلانی در چهارچوب جوامع موزائیکی، قومی، اتنیکی، مذهبی روی آورد.

نیروهای ناسیونالیسم کرد که در شرایط جدید میخواستند هویتی، موجودیتی، استراتژی و هدفی را تعریف کنند بطرف اوجلانیسم، بطرف آپوئیسم، بطرف پست مدرنیسم رفتند و گفتمانشان شد فدرالیسم؛ فدرالیسم قومی، مذهبی، اتنیکی. بورژوازی کرد هم یاد گرفت که مثل بورژوازی جهانی در این فضا و در این پارادایم ملی - قومی - مذهبی خودش را تعریف

و بیان کند.

کمونیسم کارگری نقطه مقابل این است. در خیلی از جنبه های دیگر این قطب بندی را می بینید. نقد ما هم به پست مدرنیسم از اینها فراتر است و بارها هم این را مطرح کرده ایم ولی اینجا بحث بر سر کردستان و ناسیونالیسم کرد است. تا آنجایی که به مساله ملی کرد برمیگردد داستان این است. به این ترتیب دو جنبش کمونیسم کارگری و ناسیونالیسم کرد در دنیای نظم نوینی در سی ساله اخیر در مقابل هم قدم علم کردند و هر کدام درست جهت مخالف دیگری حرکت کردند.

**روند تحولات حزب کمونیست ایران**

با جدایی کمونیسم کارگری گرچه ابتدا رفقای  
که در حزب کمونیست ایران باقی ماندند  
گفتند ما همین نظرات را ادامه می‌دهیم، همین  
سیاستها را ادامه می‌دهیم و ما هم برایشان  
آرزوی موفقیت کردیم، ولی عملاً اینطور نشد. نه  
تنها این راه را ادامه ندادند بلکه هر چه بیشتر و  
بیشتر در فضای فدرالیستی، فضای نظم نوینی  
ناسیونالیسم کرد سرنوشتشان را دنبال کردند.  
کومه له، سازمان کردستان حزب کمونیست  
ایران، در چهارچوب کردستان خودش را دید و  
تعریف کرد. عملاً نیز از آنجایی که در کردستان  
عراق پایگاه و مقر داشت خواه ناخواه ناگزیر  
شد در چهارچوب مجاز از نظر احزاب اتحادیه  
میهنی و حزب پارتی در کردستان فعالیت

کند. همان موقع یکی از مباحث مهم و یکی از اختلاف نظرهای مهم بین کمونیسم کارگری و حزب کمونیست ایران این بود که با قدرتگیری و با حکومت ناسیونالیستی در اقلیم کردستان نمیتواند رهبری حزب کمونیست در آنجا باقی بماند و همچنان نقد خودش و حرف خودش و سیاست مستقل خودش را دنبال کند. بحث ما این بود که در منطقه ای که احزاب ناسیونالیست کرد حاکم شده اند خواه ناخواه ناگزیر هستید کوتاه بیایید و در نقد ناسیونالیسم زبانان الکن بشود.

در مقابل این بحث رهبری کومه له اصرار داشت که باید در منطقه بماند. من بعداً توضیح میدهم که دلایل سیاسی این امر چه هست.

ولی بهر حال چیزی که امروز می بینیم این است که در چهارچوب کردستان عراق کومه له هر چه بیشتر و بیشتر بطرف مواضع و سیاستها، و حتی اهداف سیاسی و استراتژیکی حرکت کرد که کاملاً در فضای ناسیونالیستی کرد قرار میگیرد.

من در بحث قبلی هم گفتم که اینطور نیست که رهبری کومه له از لحاظ نظری ناسیونالیست و یا اپوئیست است ولی عملاً به مواضع و سیاستهای ناسیونالیستی در غلتیده بخاطر اینکه از سر تشکیلات گری، مصلحت گرایی و منطقه گرایی حرکت میکند. ما این روند در غلتیدن به ناسیونالیسم را در همان مقطع جدائی هشدار دادیم و متأسفانه همینطور هم شد. همان

زمان منصور حکمت بروشنی مطرح کرد که کمونیسم، حال با هر صفتی حزب کمونیست ایران یا حزب کمونیست کارگری، نمیتواند در آن منطقه بماند، رهبری اش آنجا باشد، تحت تنظیمات و مناسبات و فشارهای احزاب دولت اقلیمی ناسیونالیستی باشد، و سیاست مستقل کارگری خودش را ادامه بدهد. این ممکن نیست و در عمل دیدیم که این ممکن نبود و نشد.

کومه له از سر منطقه گرایی، از سر مصلحت گرایی تشکیلاتی به این دام افتاد ولی از نظر سیاسی این منطقه گرائی تماما ناسیونالیستی است. این منطقه گرایی از اینجا ناشی میشود که کومه له - و بعداً توضیح خواهیم داد که در یک سطح عمومی تری کل حزب کمونیست ایران -

حساب خودش را از مبارزه طبقاتی در ایران جدا کرده است. محور توجه مواضع و گفتمانهای کومه له اساساً تنظیماتش با دولت اقلیمی، با احزاب ناسیونالیست کرد، با احزاب حتی اسلامی در کردستان عراق و در کردستان ایران، با پژاک و با نیروهای نوع اوجلانی و نیروهای از این قبیل است. با اینها دارد روابطش را تنظیم میکند و سیاستش را از این طریق دنبال میکند. وقتی شما به ادبیات کومه له، به مواضعش و به بحث‌هایش، رجوع میکنید بیشتر یک حزب منطقه‌ای کردستان را می‌بینید تا بخشی از حزب کمونیست ایران. جنبش‌های سراسری در ایران، جنبش سرنگونی، دولت مرکزی، احزاب سراسری باندازه تحولات کردستان در گفتمان و نظرات و سیاستها و عملکرد کومه

له جایگاهی ندارد. دولت مرکزی تا آنجا مطرح میشود که تضعیف یا تقویت شدنش بر مناسبات میان احزاب کرد تاثیر میگذارد. کومه له سازمان منطقه ای حزب کمونیست ایران است اما تمرکزش بر قدرتگیری حزبش در ایران نیست بلکه بر تنظیم مناسبات با دیگر نیروهای کرد در شرایط تضعیف دولت مرکزی است. طوری عمل میکند که گوئی جزئی از نیروهای سیاسی ایران نیست، به دولت مرکزی کاری ندارد. از نظر او دولت مرکزی دولتی است که وقتی ضعیف شد باید بر مساله قدرت در کردستان متمرکز شد و دیپلماسی منطقه ای و مناسبات خود با احزاب کرد و مناسبات با چهارپارچه و غیره را تنظیم کرد.



این را هم تحت عنوان دولت دوران گذار، یا بقول ابراهیم علیزاده دوران چراغ زرد، مطرح میکنند. گویا وقتی که دولت مرکزی در ایران ضعیف میشود سرنوشت کردستان دیگر تماما در گرو رابطه با احزاب ناسیونالیست کرد است. این کاملاً پوچ و بی معنی است. این نکته را بیشتر توضیح میدهم.

## مبارزه طبقاتی در ایران و رقابت ناسیونالیستی در منطقه

همانطور که گفتم کمونیسم کارگری با نقد عمیق اش به نظم نوین جهانی، به بورژوازی جهانی بعد از جنگ سرد، به کمونیسمهای غیر کارگری، به ناسیونالیسم از جمله به ناسیونالیسم پست

مدرنیستی نوع اوجلان و غیره به میدان آمد و اینطور هویت اش را تعریف کرد. اساس این جهتگیری این بود که مبارزه طبقاتی، مبارزه کمپ کار و کمپ سرمایه تعیین کننده است و برای ما بعنوان حزب کمونیست کارگری ایران جغرافیای سیاسی که این مبارزه در آن جریان دارد جامعه ایران است و نه در کردستان و نه در چهارمنطقه کردستان. منطقه کردستان ایران تافته جدا بافته ای از بقیه ایران نیست. در عمل هم می بینیم که هر روز بیشتر و بیشتر کارگر کرد، زحمتکش کرد، زن کرد، اتئیست کرد، (منظورم از کرد مردم ساکن کردستان هستند) همه همراه و همدوش جنبش کارگری در بقیه ایران، جنبش زنان در بقیه ایران، جنبش اتئیستی و ضد مذهبی در بقیه ایران، جلو آمده

اند، خودشان را تعریف کرده اند، و در رابطه  
تنگاتنگ با یکدیگر به پیش رفته اند. اما هر چه  
بیشتر جامعه کردستان، جنبشهای اجتماعی  
و کارگری، جنبش رهایی زن در کردستان با  
بقیه ایران همصدا و همسو و همبسته میشد  
کمونیستهای نوع کومه له در معادلات منطقه  
ای بیشتر غرق میشدند. هر چه جامعه صریحتر  
و روشنتر علیه جمهوری اسلامی در شهرهای  
کردستان به میدان میآید، دوز دوره گذار و  
رقابت و بده و بستان با احزاب ناسیونالیست و  
نیروهای منطقه ای در محاسبات کومه له بیشتر  
میشود. تمام این جنبشهای وسیع و گسترده  
ای که در ایران هست، جنبش سرنگونی که  
در آینده نزدیکی طوفان زیر و رو کننده ای  
را نوید میدهد (طوفان زیر و رو کننده ای در

سراسر ایران و نه در کردستان چهارپارچه)،  
در چهارچوب فکری کومه له تبدیل میشود به  
یک دوره چراغ زرد، یک دوره موقت که گویا  
باید برویم سر پارلمان یا شورا با حزب دمکرات  
چانه بزنیم. سر شوراها باید برویم با آنها جدال  
کنیم. مساله محدود میشود به شوراها در  
کردستان، پارلمان در کردستان، بورژوازی کرد  
این را میخواهد و کارگر کرد این را میخواهد و  
غیره. گویا کردستان فی الحال از ایران جدا شده  
و وظیفه ما اینست که با احزاب ناسیونالیست  
در کردستان به توافقاتی برسیم. گویا سرنوشت  
کردستان را فرجام روند مناسبات ما با دیگر  
احزاب کردستانی تعیین میکند.

این متد و بینش از نظر استراتژیک اصلا در یک فضای دیگر دارد حرف میزنند. مردم ایران اینطور فکر نمیکنند، کارگران در کردستان، زنان در کردستان اینطور فکر نمیکنند، بلکه بدست میدانند که سرنوشت شان به سرنوشت جمهوری اسلامی بستگی دارد. بر همه روشن است که اگر یک انقلاب همگانی در ایران بشود و همه استانها بلند بشوند و کردستان هم بطریق اولی مثل ۵۷ در این حرکت عمومی شرکت کند و جمهوری اسلامی را بیاندازیم آنوقت کارگران و زنان و توده مردم در کردستان نیز مثل بقیه ایران گام مهمی در جهت رهایی و آزادی برداشته اند.

در هر حال تکلیف کردستان ایران را مرکز ایران

تعیین خواهد کرد نه سلیمانیه نه سوریه نه ترکیه نه چهارپارچه. این روشن است. ممکن است دوره موقتی بوجود بیاید ولی این دوره موقت فرجامش گره خورده به سرنوشت مبارزه طبقاتی در ایران نه مبارزه طبقاتی در کشورهای ناموجود، که آپوئیسم همین را میگوید. آپوئیسم اصلا کشور لازم ندارد، تزه‌های کاملاً ذهنی و تخیلی در مورد دموکراسی سازی از پائین مطرح میکند که ترجمه اش در ایران میشود خطی شبیه خط دو خرداد. این خط دو خردادی در چهارچوب ناسیونالیسم کرد و بینش کومه له تبدیل شده است به اینکه دوران گذاری هست و این دوره گذار زمانی به فرجام میرسد که رابطه ما با ناسیونالیسم کرد به فرجام برسد. اما واقعیت اینست که ناسیونالیسم کرد هیچکاره

است.

مبارزه سراسری همه مردم ، از جمله مردم کردستان، علیه جمهوری اسلامی آینده جامعه ایران را تعیین میکند. اگر شما با قدرت انقلاب جمهوری اسلامی را بزیر بکشید، اگر قدرت شوراها در تهران، در اصفهان، در خوزستان و در همه استانها تثبیت بشود، در کردستان هم تثبیت میشود. رابطه و توازن قدرت شما با ناسیونالیسم کرد تابعی از توازن قوای شما با دولت مرکزی است. همانقدر میتوانید در کردستان به نیروی هژمونیک تبدیل بشوید که در مبارزه طبقاتی در کل ایران وزن و ثقلی داشته باشید. ناسیونالیسم کرد هم در مقابله با کمونیسم و طبقه کارگر و آلترناتیو شورائی،

کل بورژوازی ایران را با خودش دارد. برای مردم کردستان نیز، نظیر مردم دیگر استانها، جغرافیای سیاسی ایران تعیین کننده است نه جغرافیای سیاسی عراق یا منطقه یا رابطه شما با احزاب کرد.

## منطقه گرائی

به این ترتیب می بینید که بینشی که آنرا منطقه گرائی نامیدیم اساسا به نفی مبارزه طبقاتی میرسد. تا آنجا که به کومه له مربوط میشود اساس این بینش حسابگری های خرد تشکیلاتی است، اساس اش پراگماتیسم منحطی است که تحت فشار احزاب دولت اقلیمی حزب کمونیست ایران به آن دچار شده است و نه



سازمان کردستان آن و نه بقیه حزب بروی خود نمی آورد. این حضور در منطقه به هر قیمت است که شما را به اینجا کشانده که بند ناف تان را از مبارزه طبقاتی در ایران بکنید آن هم درست در شرایطی که کارگر در کردستان، زن در کردستان، توده مردم زحمتکش در کردستان، اتئیست ها در کردستان، مخالفین تخریب محیط زیست در کردستان، حامیان حقوق کودک در کردستان، همه اینها دست در دست همین جنبشها در سراسر ایران به پیش میروند و خودشان را بیشتر و بیشتر با آنها تداعی و تنظیم میکنند.

وقتی کمونیسم کارگری برسمیت شناسی

همه ساکنین ایران بعنوان شهروندان متساوی  
الحقوق را بعنوان راه حل ستم ملی مطرح میکند  
در واقع بر ارزشها، خواستهها، اهداف انسانی همه  
مردم ایران تاکید میکند؛ در مقابل جمهوری  
اسلامی، در مقابل ناسیونالیسم ایرانی و در  
مقابل ناسیونالیسم کرد؛ در مقابل کنفدرالیسم  
نوع اوجلانی، فدرالیسم عبدالله مهتدی و  
امثالهم؛ و در یک سطح پایه ای و جهانی علیه  
کل بورژوازی نظم نوینی که مذاهب و اقوام و  
ملل و گروههای اثنیکی را به مرکز سیاست در  
سراسر دنیا بویژه در خاورمیانه رانده است.  
همه احزاب ناسیونالیست کرد بر هویت ملی،  
اثنیکی سرمایه گذاری میکنند، و آنرا برجسته  
میکنند. کمونیسم کارگری درست نقطه مقابل  
این است.

من فکر میکنم اتحاد طبقاتی و سراسری حول ارزشهای جهانشمول انسانی روح و نبض جامعه ایران است. این همسویی، هم منفعتی، همراهی، همه باهمی برای توده مردم کردستان، مردم تهران، مردم خوزستان، مردم اصفهان علیه جمهوری اسلامی و علیه جنبش اسلامی و ناسیونالیستی در سراسر ایران است که راه پیروزی را هموار میکند. ما در برآمد خوزستان این را دیدیم، در برآمد اصفهان همین چند ماه پیش این را دیدیم؛ این هم سرنوشتی همه مردم در ایران، هم سرنوشتی کارگران، زحمتکشانشان، ۹۹ درصدی های ایران. این نقطه عزیمت و حرکت کمونیسم کارگری و هر کمونیسم واقعی است که امروز بخواهد رادیکال باشد و ایران

را واقعا آزاد کند. این مبنا است و این مبنا را متاسفانه شما نمی بینید. نه در کومه له و نه در همه حزب کمونیست ایران.

## جناح‌های حزب کمونیست ایران

اکنون میتوانیم مشخصا به تحولات حزب کمونیست ایران بپردازیم. ظاهرا این حزب به دو جناح چپ و راست تقسیم شده است. البته جناح چپ در مقایسه با جناح کومه له، چپ محسوب میشود ولی به همان معنایی که حزب دموکرات آمریکا از حزب جمهوریخواه چپ تر است، و یا حزب لیبر انگلیس از حزب محافظه کار چپ تر است. صرف نظر از این مقایسه، به نظر من کمونیسم از جانب هیچیک از این دو جناح

نمایندگی نمیشود. چهارچوب منطقه گرایی که توضیح دادم متأسفانه در یک سطح عمومی تری طرز فکر جناح چپ حزب کمونیست هم هست. شما اگر همین بیانیه شان را بعد از این کنگره اخیر در مورد اعلام انشعاب و جدایی طرف مقابل بخوانید متوجه میشوید که از حکومت شوراها در کردستان صحبت میکند، نقدش اینست که جناح ابراهیم علیزاده یا جناح راست با حکومت شوراها در کردستان مساله دارد و میخواهد با بورژوازی کرد بر سر پارلمان به توافق برد. از خیزش آبان در شهرهای کردستان، از تشکیل شوراها در کردستان، از مقابله با مانع ناسیونالیسم کرد در برابر شوراها در کردستان صحبت میکند، به جمهوری اسلامی بعنوان دولت اشغالگر کردستان اشاره میکند و غیره.

در ادبیات قبلی شان هم نکات مشابهی می بینید. هر دو معیارها و ارزشهای واحدی دارند، جدالشان اینست که چه کسی به این معیارها و ارزشها وفادار است.

میدانم یک اختلافشان بر سر سوسیالیسم در یک کشور است که جناح راست آنرا قبول ندارد و جناح چپ بر آن پافشاری میکند. جناحی به سوسیالیسم در یک کشور معتقد است، جناحی نیست. از نظر اهداف برنامه ای این بحث مهمی است ولی همین اعتقاد به سوسیالیسم در یک کشور، اگر مبارزه طبقاتی در یک کشور را محور استراتژی خود قرار ندهید، صرفاً در حد یک اظهار وفاداری ایدئولوژیک باقی میماند. به نظر من از لحاظ سیاسی مشکل حزب کمونیست

نه قدرت سیاسی در یک کشور است و نه سوسیالیسم در یک کشور. و جناح چپ نیز آنجایی که کنکرت حرف میزند در چهارچوب کردستان باقی میماند. وقتی جناح علیزاده را نقد میکند اصلا وارد این بحث نمی شود که مساله قدرت سیاسی در تهران حل و فصل میشود و نه در کردستان. وقتی از این زاویه به مساله نگاه کنید روشن میشود که مانع بر سر راه شوراها در کردستان همان مانعی است که بر سر شوراها در همه جای ایران قرار دارد، یعنی دولت مرکزی ایران، یعنی بورژوازی ایران. روشن می شود که در دوره گذار هم مانع ما حزب دمکرات نیست، نیروهای وابسته به حکومت مرکزی در کردستان هستند و ما تنها در مقابله با این نیروها میتوانیم از دوره گذار سربلند بیرون

بیائیم. باید آخرین نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی را از کردستان بیرون کرد. اتفاقی که در انقلاب ۵۷ رخ داد. در انقلاب ۵۷ هم در مدت کوتاهی سنج در دست نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی بود، در دست کمونیستها بود. آن عاملی که نهایتاً سرنوشت این مناطق و این دوره موقت را تعیین کرد مقابله با احزاب ناسیونالیست کرد نبود، جنگ با دولت مرکزی در ایران بود.

الان هم همینطور است اما این نقد در جدال بین جناحهای کومله جایی ندارد. از خیزش آبان در کردستان صحبت میکنند روشن است که این خیزش هیچ ویژگی کردستانی نداشت و اگر در سطح سراسری اتفاق نمی افتاد در کردستان



هم خبری نمی شد.

مردم کردستان اساساً نه حول مساله ملی و یا تبعیضات ملی بلکه در اعتراض به مسائل طبقاتی مورد اعتراض همه مردم ایران بمیدان آمده اند. بنابراین تمرکز بر فضای کردستان و رابطه با احزاب ناسیونالیستی و تنظیم روابط با آنها در دوره گذار و غیره، جوابگوی چیزی نیست. در این تردیدی نیست کمونیست‌هایی مثل کمونیست‌های کارگری یا هر نوع کمونیست انقلابی که بخواهد در ایران فعالیت کند باید مساله ستم ملی را هم جواب بدهد ولی مساله اساسی که الان یک جغرافیای سیاسی بعنوان ایران را تعریف کند مسائل سراسری است و مردم کردستان از مسائل سراسری بسیار بیشتر

در رنجند تا فقط از مسائل ناشی از ستم ملی.

ناسیونالیسم کرد حول ستم ملی سرمایه گذاری میکند و تازه آنجا هم راه حلش، یعنی فدرالیسم، در واقع ستم ملی را تثبیت میکند. این اساس نقد کمونیستی بر ناسیونالیسم کرد است.

تا آنجا که به بحث شوراها مربوط میشود نکته مهم اینست که سرنوشت شوراها در کردستان تماما گره خورده است به سرنوشت کارگران در ایران و حکومت شورایی در ایران. ما کمونیستها باید پرچم شوراها در ایران را بلند کنیم. اگر شوراها مثلا در اصفهان نمیتوانند بر روی پای خود بایستند مگر شوراها در ایران تثبیت بشوند، در کردستان هم عینا همینطور است. از

این نقطه نظر جدل بین دو جناح کومه له بر سر شوراها در چارچوب محدود ناسیونالیستی - منطقه ای مساله واقعی را آدرس نمیکند.

## مساله اردوگاهها و کیش پیشمرگایتی

شاخص دیگری که خیلی روشن همسوئی دو جناح حزب کمونیست را نشان میدهد مساله اردوگاهها است. همانطور که بالاتر اشاره کردم از همان مقطع جدائی برای ما روشن بود که حفظ اردوگاه زیر سلطه دولتهای اقلیمی به سازش، مماشات و دست شستن از اهداف کارگری و طبقاتی منجر میشود و این اتفاق افتاد. امروز حتی جناح چپ حزب کمونیست هم میخواهد اردوگاه خودش را داشته باشد. به نظر من علت

اینست که برای حزب کمونیست ایران جنبش مسلحانه در کردستان و پیشمرگایتی یک امر هویتی و یک تابو است، یک تقدس است. در شرایط حاضر جایی برای جنبش پیشمرگایتی سنتی در کردستان باقی نمانده است (علت سیاسی - اجتماعی این امر را پائین تر توضیح میدهم). ولذا کیش پیشمرگایتی تبدیل و منحصر شده است به کیش اردوگاه. اردوگاه مسلح. برای ناسیونالیسم کرد جنگ مسلحانه همه چیز است و امروز حزب کمونیست هم همین سنت را پاس میدارد. اردوگاه برای هر دو جناح امری استراتژیک و هویتی است و به همین خاطر جناح "چپ" هم میخواهد اردوگاه داشته باشد. قاعدتا نقد جناح چپ باید این میبود که "چرا به اردوگاه چسبیده اید؟ آیا همین اردوگاه

نیست که ما را در برابر ناسیونالیسم کرد در عراق لال کرده است؟“ توجه کنید که در شرایط حاضر نقد دولت اقلیمی برای کمونیستها در کردستان امری حیاتی است. یکی از تجارب زنده و واقعی ای که ما بر اساس آن میتوانیم بروشنی ناسیونالیسم کرد را نقد و افشا و رسوا کنیم تجربه کردستان عراق است و کومه له و حزب کمونیست ایران در این مورد کاملاً ساکتند چون آنجا اردوگاه دارند، چون اردوگاه مسلح برای آنها امری هویتی است. امری که به سنت مشترک آنها با نیروهائی بر میگردد که در برابر جنایاتشان سکوت پیشه کرده اند. این راهی است که عبدالله مهتدی و عمر ایلخانی زاده آنها به آخر برده اند و تماماً در جناح راست ناسیونالیسم کرد قرار گرفته اند. متأسفانه جناح

چپ ناسیونالیسم در کومه له هم قدم در همین  
راه گذاشته است.

مبارزه پیشمرگایتی اساساً در سنت ناسیونالیسم  
کرد بوجود آمد و کومه له هم آنرا دنبال کرد  
منتها بعد از ۵۷ و در دوره حزب کمونیست  
ایران این جنگی بود با دولت مرکزی و علیه  
نفوذ جمهوری اسلامی در کردستان. تازه در  
همان دوره هم تاکید منصور حکمت در حزب  
کمونیست، تاکید خطی که بعداً کمونیسم  
کارگری نامیده شد، این بود که گرچه مبارزه  
مسلحانه جزئی از مبارزه کمونیستها علیه دولت  
مرکزی است ولی شهرها اساس کار هستند.  
در تجربه سی ساله اخیر این واقعیت بیشتر  
و بیشتر خودش را نشان داد. الان نه تنها در

ایران بلکه در هر چهارپارچه جامعه شهری، و مبارزات مدنی تعیین کننده است و جنبش پیشمرگایتی که اساسا به روستاها، به کوه زدن، و سربازگیری و داوطلب گیری از روستاها متکی بود، پایگاه اجتماعی اش را از دست داده است. اوجلان که خودش یک استالینیست طرفدار جنگ مسلحانه بود در نظرات جدیدش بعد از فروپاشی شوروی متوجه شد پیشمرگه و جنگ مسلحانه در کوهها و روستاها دیگر جایگاه و ثقل گذشته را ندارد بلکه شهرها تعیین کننده هستند. در ایران بخصوص بروشنی شما اینرا می بینید که شهرها در کردستان تعیین کننده هستند. من کتابی دیدم از مجید حسینی، تحت عنوان "شهری کوچک و مبارزاتی بزرگ" که در مورد مبارزات و جنبشهای اعتراضی در

شهر مریوان است. تصویر روشنی میدهد از شهری که جنبشهای متعددی در آن جاری و در جوشش است. کل کردستان، همانند بقیه مناطق ایران، این وضعیت را دارد. همه جا شهرها تعیین کننده هستند. دیگر به کوه زدن، پیشمرگه شدن، تقدس مبارزه نظامی، محوریت مبارزه نظامی بی معنی شده است. این درست است که هر حزب کمونیست فعالی در کردستان باید شاخه پارتیزانی و کوماندوئی داشته باشد اما دیگر نیرویش را از طریق روستاها نمیتواند تامین کند. منصور حکمت نظرات روشنی در این مورد داشت و یکی از محورهای اختلاف نیز همین بود.

**سابقه مسلحانه کومه له**



به نظر من گذشته جنگ مسلحانه کومه له بر حال اش سایه انداخته است و او را به عقب میکشد.

کومه له سابقه فعالیت اجتماعی و نظامی درخشانی دارد که از قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران شروع میشود. در چند ماه بعد از انقلاب ۵۷ کوچ مریوان، قیام سنندج، خلع سلاح رزگاری و خیلی اتفاقات دیگر کومه له را به یک سازمان محبوب اجتماعی تبدیل کرد. به نظر من امروز رهبری کومه له و حزب کمونیست ایران این سابقه را به غلط پیوند میدهند با جنبش مسلحانه و پیشمرگایتی. فکر میکنند پیشمرگایتی کومه له را کومه له کرد. بله

مبارزه نظامی یک جزء اش بود ولی در آن بستر شرایط سیاسی که مبارزه طبقاتی در ایران ایجاد کرده بود. کومه له سازش ناپذیر علیه جمهوری اسلامی ایستاد و در جو انقلابی آن دوره در کردستان و در سراسر ایران به یک نیروی محبوب تبدیل شد. این روند با تشکیل حزب کمونیست ایران رادیکالیزه تر شد و سریعتر به پیش رفت. ادامه منطقی آن خط امروز در حزب کمونیست کارگری نمایندگی میشود.

نکته دیگر اینکه شرایط امروز را با چهار دهه قبل نباید اشتباه گرفت. دوره حاضر همانطور که ابتدا اشاره کردم اساسا دوره دیگری است. کمونیسم کارگری، کمونیسم دوره بعد از جنگ سرد است ولی کومه له، و بسیاری از نیروهای

چپ سنتی، هنوز در دوره جنگ سرد باقی مانده اند. حزب کمونیست ایران هم از نظر برخوردش به مساله ملی، هم از نظر جایگاه مبارزه مسلحانه و بخصوص تابو بودن و تقدس اردوگاه داری در آن منطقه، کاملا به سنتهای ناسیونالیستی کردستان آن هم در قرن بیستم متکی است. ناسیونالیسم قرن بیست و یکمی که آپوئیسم باشد چنین جایگاهی به جنگ مسلحانه نمیدهد. تاثیر آنرا اساسا در کمیته دیپلماسی و همکاری کومه له با احزاب کرد و جریاناتی مثل پژاک و غیره مشاهده میکنید.

برای کومه له حزب کمونیست ایران یک ویتترین است، همه اینرا میدانیم. یک اسمی است که زیاد هم برایش جدی نیست. حتی ممکن است امروز

و فردا از آن دست بشوید ولی حزب کمونیست ایران و جناح دیگری که بیشتر به حزب سراسری تاکید دارد باید بداند در چهارچوب مسایل کردستان نمیتواند اختلافاتش را حل و فصل کند. تنها از زاویه مبارزه طبقاتی در ایران است که میتوان به کومه له و جناح راست نقد عمیقی داشت.

## پیامدهای انشعاب در حزب کمونیست

بعد از کنگره ۱۸ کومه له دو جناح حزب تبدیل شدند به دو کومه له و دو حزب. هرکدام میگویند دیگری انشعاب کرده است. بنظر من اگر این انشعاب بجایی برسد که کومه له از حزب کمونیست ایران کاملاً دست بشوید و خودش را

فقط در کردستان تعریف کند بسرعت نزدیک خواهد شد به خط عبدالله مهتدی و عمر ایلخانی زاده، خط زحمتکشانی ها، و ناسیونالیسم درش تثبیت خواهد شد و این دیگر تیر خلاص است به کومه له که حتی سابقه اجتماعی اش را بسرعت از دست میدهد.

جامعه کردستان و مبارزه طبقاتی در کردستان ضروریات و نیازهای دیگری دارد. ازینرو اگر حزب کمونیست ایران هم این سیاستها و این نکاتی که در این سمینار بحث شد را مد نظر قرار ندهد و تقدش بر جناح راست را فقط در چهارچوب کردستان محدود کند او هم نه در ایران و نه در کردستان جایگاهی پیدا نخواهد

کرد.

متأسفانه تحولی که در حزب کمونیست ایران رخ داد بالقوه این قابلیت را دارد که کاملاً به نفع ناسیونالیسم کرد تمام بشود. تنها راه مقابله با این روند این است که سیاستهای کمونیسم کارگری - اگر از اسم حزب کمونیست کارگری خوشتان نمی آید، کمونیسم واقعی، کمونیسم به همان معنای مانیفستی - را باید در دستور گذاشت که محور آن مقابله با بورژوازی و حاکمیتش در کل ایران است. این یعنی فوکوس بر انقلاب و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، این یعنی خلع ید سیاسی و اقتصادی بورژوازی در سراسر ایران، این یعنی شوراها در سراسر ایران و این یعنی چالش قدرت سیاسی طبقه

سرمایه دار در کل ایران. دعوای ما در کردستان با بورژوازی کرد نیست با بورژوازی کل ایران است و بورژوازی کرد هم در کنار هم طبقه هایش در برابر ما قرار گرفته است. این را باید محور قرار داد و اگر این را محور قرار ندهید، بجایی نمیرسید.

## رئوس وظایف کمونیستها در کردستان

اجازه بدهید در بخش آخر این سمینار به رئوس وظایف کمونیستها در کردستان بپردازم.

قبل از هر چیز کمونیستها باید مبارزه چپ اجتماعی در کردستان را ببینند و در پیشبرد سیاستهای خود به آن متکی شوند. کمونیستها

موظفند جنبش کارگری در کردستان، جنبش دفاع از حق کودک که با جشن آدم برفی ها شروع شد، جنبش زنان در کردستان، جنبش علیه قتل‌های ناموسی و تابوهای ضد زن، جنبش جاری معلمان در کردستان، جنبش کولبران در کردستان و غیره و غیره را محور حرکت و فعالیت خودشان و سازماندهی خودشان قرار بدهند.

تا آنجایی که به ناسیونالیسم مربوط میشود باید نقد عمیقی داشت بر جهان بینی بورژوازی و ایدئولوژی های بورژوازی بعد از جنگ سرد از جمله پست مدرنیسم که یک شاخه اش آپوئیسم است. بخصوص باید از لحاظ سیاسی، نظری، استراتژیک نقد عمیقی به ناسیونالیسم کرد



داشته باشند. باید نقد عمیقی بر دولت اقلیمی داشت بر زمینه تجربه شکست خورده دولت اقلیمی در پاسخگوئی به ابتدائی ترین خواسته‌های مردم در کردستان. و بالاخره مهمترین مساله اینست که کمونیستها باید مبارزه در کردستان را آنطور که واقعا هست، یعنی جزئی از مبارزه طبقاتی در ایران، و نه در چهار پارچه، ببینید و وظایف خود در ایران و در کردستان را بر این مبنا قرار بدهند.

پیش برد این وظایف با اردوگاه داری زیر سلطه دولت اقلیمی، با مصلحت گرایی، تشکیلاتچی گری، با "دیپلماسی" سازش با نیروهای ناسیونالیستی و اسلامی در کردستان، در تناقض است. این تسلیم شدن به منویات اتحادیه

میهنی و پارتی و دولت اقلیمی را امروز حتی در دعوائی که بر سر اردوگاه دارند مشاهده میکنیم. این وضعیت اسفناکی است که ادامه منطقی سیاستهای خود آنها است.

## رابطه با کمونیسم کارگری

نکته آخر من این است که با "مرزبندی" علیه کمونیسم کارگری که امروز، تا آنجا که به جناح راست حزب کمونیست مربوط میشود، از مرزبندی هم فراتر رفته و به حمله هستیریک رسیده، نمیتوان نیروی رادیکالی بود. هیچکس نمیتواند با حزب کمونیست کارگری روابط خصمانه ای داشته باشد و در عین حال نوعی رادیکالیسم را نمایندگی کند. این ممکن

نیست. نمی‌گوییم بیائید به ما بپیوندید و یا متد و سیاستهای ما را قبول کنید، این انتظار زیادی است، نکته من آنست که حمله به حزب ما را جزئی از هویت خود نکنید. مدتهاست هر دو جناح حزب کمونیست در جدال داخلی شان نزدیکی به حزب ما را یک اتهام میداند و سعی میکند آنها را از خود دور کند. تشکیل حزب کمونیست ایران و فعالیت در آن تا مقطع جدائی تجربه مشترک همه ما است. چرا از این گذشته دفاع نمیکنید؟ چرا ما دفاع از آن گذشته و افتخار به آن را امر خود میدانیم ولی شما به تحریف آن مشغولید؟ آیا در تشکیل حزب کمونیست ایران منصور حکمت نقش تعیین کننده ای نداشت؟ چرا میروید تاریخچه حزب کمونیست ایران را وصل میکنید به کنفرانس

وحدت و مارکسیسم انقلابی را از تاریخ حزب و جنبش چپ ایران خط میزنید؟ ابراهیم علیزاده چند سال پیش در دانشگاه سلیمانیه اینکار را کرد که خیلی از دوستان از جمله خود ما جوابش را دادیم. چرا میگوئید در مقطع جدایی خزانه خالی را تحویل ما دادند؟ این دروغ ها را از کجا آوردید؟ از زحمتکشانی ها یاد گرفته اید؟! اینها چراغ سبز به عبدالله مهتدی است. نمیتوانید با کمونیسم کارگری سرشاخ شوید و با چنین حملات غیرمنصفانه ای، دروغ و تحریف را تحویل جامعه بدهید و ادعای رادیکالیسم هم داشته باشید. فعالین آن دوره هنوز زنده هستند و به شما این اجازه را نمیدهند.

این را می‌خواهیم بگوییم که حزب کمونیست ایران از این تحولات هر جور که بیرون بیاید باید رابطه خصمانه اش با کمونیسم کارگری را کنار بگذارد. این نوع مرزبندی با ما و حملات هیستریک هر چه بیشتر منزوی اش خواهد کرد.

حرکت در جهت سیاستها و مواضعی که توضیح دادم از ملزومات فعالیت بعنوان یک حزب رادیکال کمونیستی است. در غیر اینصورت بنظر من هر دو شاخه کومه له و حزب کمونیست ایران و یا با هر عنوان دیگری - چه کسی چه اسمی بر خود میگذارد هنوز روشن نیست - در چهارچوب چپ سنتی قرن بیستمی غیر مرتبط به چپ اجتماعی تحلیل خواهد رفت و به

آخر خط هم خواهد رسید. امیدوارم این اتفاق نیفتد. امیدوارم این حرفهای من تاثیری داشته باشد و این دوستان متوجه باشند که چطور باید از این وضعیت کاملا ناامید کننده و بن بست که خودشان را قرار داده اند، بیرون بیایند. اگر امیدی باشد که حزب کمونیست ایران چه در کردستان و چه در سراسر ایران، بعنوان یک جریان رادیکال، و نه حتی کمونیست، به فعالیت خودش ادامه بدهد باید با مبارزات اجتماعی در سراسر ایران و در کردستان ارتباط برقرار کند و نماینده توده کارگران و مردم پیاخاسته بشود در مقابل جمهوری اسلامی. و در برابر دولت اقلیمی، ناسیونالیسم کرد و آپوئیسم بعنوان یک نیروی فعال، رادیکال و تعرضی به میدان بیاید. این ها حداقل شرایطی است برای آنکه

حزب کمونیست ایران بتواند حداقل رادیکال  
باقی بماند.

۳ فوریه ۲۰۲۲

با تشکر از امیرتوکلی برای پیاده کردن متن  
اولیه این سمینار.

**وب سایت:**

**www.wpiran.org**

**تماس با حزب:**

پیامگیر تلگرام: **wpi\_tamas@**

و یا با ارسال پیام به شماره

**۰۰۴۶۷۰۰۴۴۷۴۲۵**

از طریق سیگنال، واتساپ و تلگرام و اینستاگرام